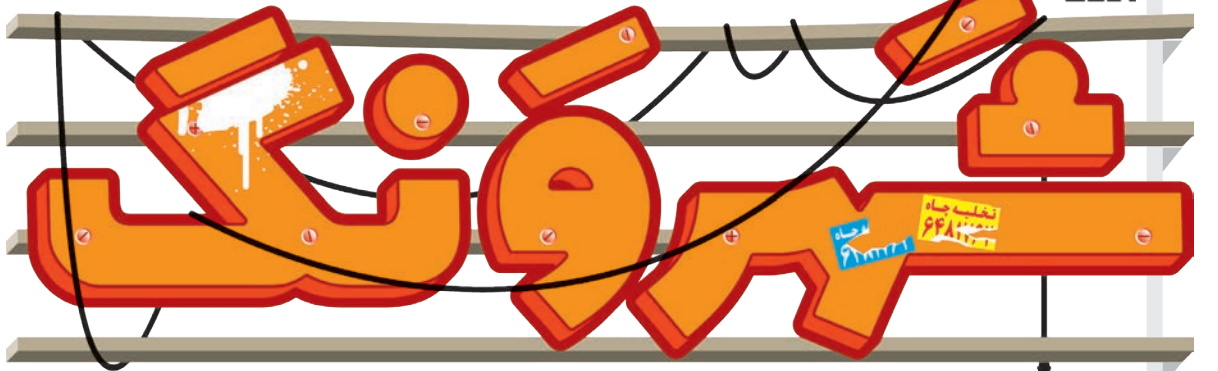




شماره سیصد و شصت و ششم

پیراگتگر: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پر از اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهروند»



احتیاط! جاده لغزنده است!

«خیابان انقلاب به آزادی همچنان مسدود است! شهروندان از راه‌های کم ترافیک استفاده کنند!»
«یک کارشناس امور خرید شب عید: مردم خرید شب عید را در همان شب عید انجام بدهند و بیخودی خیابان‌ها را شلوغ نکنند!»
«به منظور کاهش آلودگی هوا و فضا، طرح زوج و فرد از داخل منازل و روی گوشی‌های موبایل اجرا خواهد شد!»
«شهروند و تنگ به مدیر مسئول: چیه؟ در شرایط حساس کنونی اخبار ترافیکی هم نمی‌تونیم بزنیم!؟»

#پدیده_مشهد #ترافیک_تهران #زلزله_کرمانشاه #پشیمان_نشویم #شهروند

در حاشیه احتمال فیلترنگ پیام‌رسان تلگرام

پیام مطهر تلگرام به آگهی چهره در توئیتر
میخوابد فیلتر کتین پکتین ولی مردم بهترین
۱۵۰۰ توئی و تخم مرغ ۷۰۰ توئی رو هم
تحمل کنه زیر بار تیردن تلگرام فیسری!

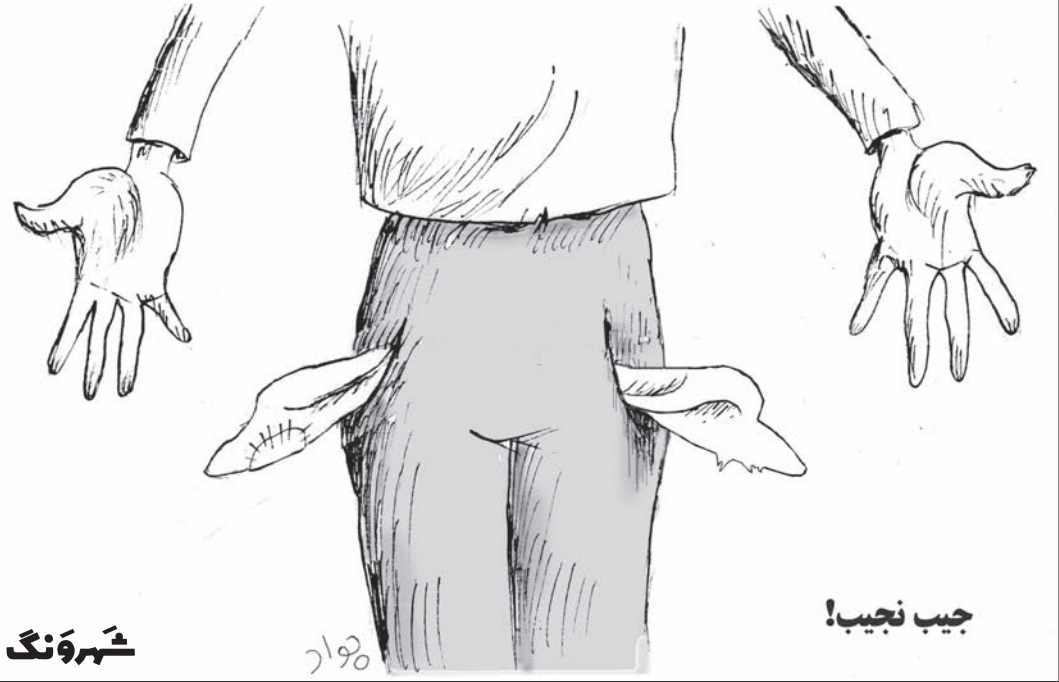
تزیقات

پایان دوران طنز نویسی!

سویان شجاعی فرد
طنزنویس
sohayan.fard@gmail.com

آقا عزیز، جناب! من می‌دانم شما الان می‌خواهی راجع به یک چیز خاصی مطلب بخوانی! همانی که هم شما در جریانی هم ما و این که بنده راجع به سبزی مینی و هویج و چماق بنویسم، درست نیست! باید راجع به مردمی بنویسم که امسال خرید شب عیدشان را کمی زودتر از ۲۵ بهمن شروع کرده‌اند! ولی نمی‌شود روزنامه مثل مملکت نیست که! صاحب دارا! زیاد هم صاحب دارا نمی‌شود نوشت! شما هم موقعیت خطیر ما را در این برهه همیشه حساس کنونی درک کن و زیر این مطلب فحش ننویس! به جان شما نباشد به جان خودم، درباره آن ماجرا، نصف مطلب را هم نوشتم! راجع به همانی که می‌خواهید که الان خودمان را اویزان می‌کنند و ۲۰ سال بعد یک جماعت دیگر باز اویزانمان می‌کنند! ما هم که عادت به کف خوابی نداریم! شما هم که این همه سوز و خنده‌دار دارید! این ملک، نان و تخم مرغ و پول و رفاه نباشد، سوز و خنده زیاد است! این یک چند روز را بیخیال ما شوید! نه واقعا شما فکر کن جلوی فلان مکان تاریخی شعار بدهند «قلانی، روح شاد»! یعنی شاکه‌کار است واقعا موقعیت از این کمیک‌تر و خنده‌دار تر سراغ دارید؟! واقعا من و سایر سریع و پوریا و ابراهیمی و کاظمی را روی هم بگذارید (بسیار حفظ شتون!) می‌توانستیم چنین موقعیتی خلق کنیم؟! اصلا به عقلمان خطور می‌کرد؟! نمی‌کرد! بنا بر این با مرور اخباری که این یکی دو ماه اخیر در فضای کشور اتفاق افتاده و نقل قول‌ها و اظهار نظرها و تیتراهای روزنامه یکوری و آنوری و این‌وری و واقعا فکر می‌کنم عمر طنزنویسی ماها به سر آمده و باید برویم موتوری، ماشینی جور کنیم و در اسنپ مشغول کار بشویم!

بنابراین بنده با اجازه شما راجع به فریاد و مضرات سبزی مینی می‌نویسم! سبزی مینی ماده غذایی بسیار ارزشمند، بسیار خوشمزه، ولی ارزانی است! سبزی مینی در بسیاری حوزه‌ها از نوشیدنی‌های روسی گرفته تا سبزی مینی سرخ کرده آمریکایی و خوراکی دام کاربرد دارد! (منظور از سبزی مینی کیسه؟ مردم؟ رسانه‌ها؟ اصلاح‌طلب‌ها؟ خارج‌نشین‌ها؟ راجع به یک موضوع دیگه بنویس!)
حالا سبزی مینی به دلیل خاصیت چاق‌کنندگی خیلی هم چیز خوبی نیست، اما هویج، هویج تا بخواید خاصیت دارا بین مردم و زن هم طرفدار دارا مردها برای سوی چشم و زن‌ها برای عرق‌همه به حضورتان که برای فیبرش! هویج (کی هویجه؟ چرا هویج؟ اشاره‌ای به سیاست هویج و چماق؟! رنگ نارنجی‌اش تمثیلی از انقلاب نارنجی اوکراینه؟ به خاطر شکل باتوم‌مانندش از اسم بردی!؟)
عرض می‌کردم که هویج هم چیز دندان‌گیری نیست، اما خاصیت می‌خواهد پیاز! در فصل سرما خوردن به پیاز می‌تواند بسیار مفید باشد و از ابتلا به سرما خوردگی جلوگیری می‌کند (پیاز؟ فکر کردی ما نمی‌فهمیم منظور از پیاز چیه؟ چه کسانی لباس چند لایه می‌پوشند و اشک مردم را درمی‌آوردند؟! منظور از تاکید بر فصل سرما چیه؟! چرا آب پیاز به آسیب دشمن می‌ریزی؟! چرا خورشید می‌تابد؟ چرا می‌چرخد زمین!؟)



داود نجفی | حسن فقط وقتی‌هایی که مشکل داشت و پول می‌خواست از من سراغ می‌گرفت. آخرین باری که پول می‌خواست، قسمی که توی دستش بود را به من داد و گفت: «بیا دادو چون این طوطیو بگیر می‌تونه حرف بزنه، اسمش هم نازگل» نازگل را به خانه بردم و گذاشتمش روی رومب و گفتم: «نازگل جونم، بگو سلام» نازگل دور زد و پشتش را به من کرد و حاجتش را فضا کرد. تقریباً یک هفته تمام برایش ادا درمی‌آورد و نازگل هم هر بار فقط فضا را بیشتر می‌کرد. زنگ زد به حسن و گفتم: «این که حرف نمیزنه حسن، نکنه دروغ گفتی؟» گفت: «نه بابا، هنوز بهت عادت نکرده، غریبی می‌کنه سعی کن باهاش بازی کنی تا حرف بزنه، قریون دستت حالا که خودت زنگ زدی یه دو تومن بریز به کارت تا فردا پست می‌دم» دو میلیون را به حساسیت ریختم و رفته سراغ نازگل، از نوک پا تا گردنش را ماساژ دادم و باهاش حرف

مش و مال
برعکس هم احتمالاً باید بیرمش فرودگاه! چون از صحبت‌هاش معلومه چند وقتی این‌جا نیست. رسیدیم در که جلوی یک رستوران سنتی شیک پیاده شد. همان‌طور که داشت با گوشی صحبت می‌کرد، به من اشاره کرد تا پیاده شوم. با هم رفتیم داخل رستوران و روی تخت نشستیم. تلفنش که تمام شد، سفارش داد. از من هم خواست سفارش بدهم. شروع کردم به تعارف و این که «دست شما درد نکنه، مزاحم نمی‌شم...» گفت: «وقتی بهت می‌گم سفارش بده، دیگه حرف نزن، سفارش بده.» پرسنل رستوران خیلی تحویلش می‌گرفتند. انگار سال‌ها بود که می‌شناختنش. به یکی از گارسون‌ها گفتم، پول غذاها را که برایش می‌فرستادند هم روی فاکتور امروز حساب کنند. چند نفری هم آمدند توی رستوران و یک‌سری کاغذ آوردند و امضا کردند. دستوراتی هم بهش‌ها می‌داد و آنها هم فقط می‌گفتند: «چشم» و می‌رفتند. غذا را که خوردیم، سفارش قلیان داد. در حین کشیدن قلیان، گفت: «کارت‌همن مسافر کشیه؟» گفتم: «بله آقا، البته فوق لیسانس هم دارم، اما هرچی گفتم، کاری متناسب با تخصص پیدا نکردم.» پوزخندی زد و گفت: «حالا تخصص چی هست؟» «آدم جواب بدهم، گفت: «همه نیست، همیشه که سعی می‌کردم خدمت بزنم، مسافر چه شغلی دارد، آن روز هم شروع به حس زدن کردم. گفتم: «این احتمالاً به تاجر بزرگ که داره برای فرار کاری می‌ره به رستوران سمت در که

برایم کار جور کنند. دیدم هی دست می‌کشد خیلی حس بدی بود، کاش حداقل گیتار زدن بلد بود. چند وقت بعد حسن دوباره با یک طوطی دیگر به خانه آمد و گفت: «بیا این اسمش چنگیز آوردم بذارش کنار نازگل تا برات ماث‌بیل حرف بزنی. فقط قریون دستت یه دو تومن دستت یه من بده» چنگیز خان و نازگل را کنار هم گذاشتم بلکه به بهانه مخ‌زدن به حرف بیفتند، ولی نازگل محل سگ هم به چنگیز خان نمی‌گذاشت. دیگر عصبی شدم، خواستم نازگل را کباب کنم که یک مرتبه گفت: «خوب الاغ جون، تو هنوز نفهمیدی حسن داره تیغ می‌زنه؟ حتماً باید بزنی باز کنی؟ بعدش من اسمم آقا قاسم، نازگل عمته، این چنگیز رو هم از قفس من بنساز بیرون مگه این‌جا اتریشه؟» خلاصه خواستم بگم قبل از این که در و دیوار به حرف بیفتند، خودمان فکر کنیم هم، بد نیست.

روزنامه اعتماد ملی | سال ۱۳۸۷

مردم سیاست زده

شهر و تنگ